هو العلیم

سرّ خلقت انسان

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

ویژگی خلقت انسان در مقایسه با سایر مخلوقات

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ * ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ * إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾[1]؛ «ما انسان را در بهترین نظام و زیباترین بناء و تشکّل خلق کردیم، سپس او را به ادنی مراتبِ نزول در عالم کثرات برگرداندیم مگر آن کسانی را که به مرتبهٔ ایمان نائل بشوند و عمل صالح انجام بدهند.»

اولاً: چرا خداوند انسان را در بهترین نظامی که تابه‌حال خلائقش را خلق کرده بود خلق کرد؟ ثانیاً: اینکه چه داعی داشت که انسان را به اسفل سافلین

---

[1] . سوره تین (۹۵) آیات ۴ ـ ۶.

یعنی عالم طبع و عالم ماده و عالم دنیا بیاورد؟ این سرّ در اصل خلقت، سپس نزول در این عالمِ اسفل سافلین چیست؟ وجود پروردگار متعال وجود اکمل است به این معنا که هیچ جنبهٔ نقصان و استعداد و جنبهٔ منتظره و انتظار و تهیؤ و آمادگی در وجود پروردگار راه ندارد و در غنای تامّ و فعلیت تامّه قرار دارد و احتیاج به کسی ندارد و برای رسیدن به کمال محتاج کسی نیست. جهت نقصانی ندارد تا به‌واسطهٔ رفع آن جهت نقصان، خود را به کمالی برساند.

این وجودی که دارای این خصوصیت کمالیه است تابه‌حال از خود بروزات و ظهوراتی داشته است و یکی از آن بروزات و ظهورات ملائکه هستند، یکی از آن بروزات و ظهورات عالم عقول است، یکی از آن بروزات و ظهورات اجنّه هستند، یکی از آنها عالم مادّه و عالم کون و فساد است و یکی از آنها حیوانات است. اینها بروزات و ظهورات آن وجود کامل پروردگار هستند. اما خداوند متعال راجع به هیچ‌کدام از اینها نفرمود که مثلاً «إنّا خَلَقَنَا المَلائِکَةَ فی أحسَن تَقویم؛ «ما ملائکه را در زیباترین نحوهٔ خلق به‌وجود آوردیم.»

حتی راجع به جبرائیل و میکائیل و عزرائیل نفرمود که ما جبرائیل را در بهترین نحوی که می‌توانستیم و از قدرت ما برمی‌آمد خلق کردیم، راجع به خلقت آسمان و زمین و این کرات و این عالمی‌که انتها ندارد و به انتهایش نرسیده‌اند و نخواهند رسید هم نفرمود که ما آسمان‌ها و زمین را در بهترین نحوی که می‌توانستیم با قدرت قهاریت و نیروی لایزالی خود به‌وجود آوردیم اما راجع به انسان این مسئله هست، به‌عبارت‌دیگر در یك روایت و حدیث قدسی می‌فرماید: «**لَا یسَعُنی أرْضی ولا سمائِی ولکن یسعُنی قلبُ عَبْدیَ الْمؤمِنِ بی.**»[1]

زمین و آسمان وسعت مرا ندارند یعنی وسعت تجلّی مرا ندارند، زمین و آسمان یک ظرفیت محدودی دارند. شما وقتی که بادکنکی را در دست

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ عوالی اللئالی، ج 4، ص 7. ولکن نقله العلّامة المجلسی فی البحار، ج 20، ص 209، طبع رحلی:

«لَم یَسَعنِی سَمائِی و لا أرضِی و وَسِعَنِی قَلبُ عَبدِی المُؤمِنِ؛ ظرفیّت و سعهٔ جلوات ذاتیّهٔ مرا ندارد، نه زمین من و نه آسمانمن‌می‌اه، نکیلو تشاد دهاوخن من مؤمنلبب‌لق ار نآتیّفرظ.»

می‌گیرد این بادکنک ممکن است ظرفیت‌های مختلفی داشته باشد، یک‌مقدار در یک بادکنک بدمید می‌ترکد چون محدود و ضعیف است و اگر بادکنک قوی‌تر باشد، یک‌مقدار بزرگ‌تر می‌شود ولی بالأخره حدی دارد. بعضی از این بادکنک‌ها هستند که حتی اگر یک مرد صد کیلویی، صد و بیست کیلویی روی آن بایستد طوری نمی‌شود و مسئله‌ای به‌وجود نمی‌آورد چون قوی است، مادهٔ پلاستیکی آن ضخیم است، انعطاف آن زیاد است و آن جنبهٔ کششی و إلاستیکی در آن قوی و زیاد است. چه ظرفیتی در وجود انسان است که خداوند می‌فرماید: قلب بندهٔ مؤمنِ به من ظرفیت مرا دارد اما زمین و آسمان و ستارگان و سیاراتِ من این‌طور نیستند؟! جهتش این است که از بین همهٔ موجودات، آن موجودی که می‌تواند قابلیت ابراز و اظهار همهٔ صفات جمالیه و جلالیهٔ حق را داشته باشد فقط انسان است یعنی خداوند وجود انسان را به مرتبه و نحوه‌ای خلق کرده است و هنر خود را در این وجود به نحوه‌ای قرار داده است که می‌تواند به آن حقیقت مطلقه‌ای که آن

حقیقت مطلقه خودِ وجود پروردگار است، برسد اما سایر موجودات در آن مرتبهٔ اطلاقی نیستند بلکه محدود به حدود و مقید به قیودی هستند، فقط انسان است که می‌تواند از آن مرتبهٔ غیب عبور کند و به آن مرتبهٔ لاحدی و اطلاقی برسد. حتی جبرائیل که ملک علم است و افاضهٔ علم را بر همهٔ موجودات حتی بر پیغمبران می‌کند یک حدّ وجودی دارد و اگر خداوند بیش از حدّ او در او بدمد طاقت نمی‌آورد. ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾[1] وقتی که خداوند به کوه تجلی کرد، یعنی یک‌مقدار از آن جهت قهّاریت و جلالیهٔ خود را متوجه این ماده ـ که فرض کنید در کوهی بوده است ـ کرد چون این ماده محدود است و در یک محدودهٔ خاصی قرار دارد، نتوانست آن فشار و اتمسفری را که از جهت معنوی به آن وارد می‌شود قبول کند، لذا تمام سنگ‌ها از همدیگر پراکنده شدند.

بعضی از افراد هستند که به‌واسطهٔ نفسی که پیدا

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۱۵:
«پس هنگامی که پروردگارش به کوه تجلّی کرد، آن را خرد ساخت و موسی هم مدهوش بر روی زمین افتاد.»

می‌کنند مثلاً توجه می‌کنند به یک سنگ و سنگ دو نصف می‌شود یا توجه می‌کنند به یک شیشه و شیشه می‌شکند. چون این افراد دارای نفسی قوی هستند.

اختلاف ظرفیت موجودات نسبت به تجلیات خداوند

وقتی که خداوند به این کوه یک توجه کرد، یک توجه و نه بیشتر، کوه نتوانست طاقت بیاورد و حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هم به‌حال غشوه افتاد و غش کرد! ولی حضرت موسی طاقت آورد و تکه‌تکه نشد و نمرد. کوه ازبین رفت و آن هفتاد نفر هم که با حضرت موسی آمده بودند همه افتادند و مردند ولی حضرت موسی جان داشت چون قوی بود، ظرف و سعه داشت و مقدار تأثیرش بر حضرت موسی این بود که او را ازحال ببرد. این به‌خاطر این بود که حضرت موسی کار کرده بود و نفسش آمادگی و استعداد داشت برای اینکه آن واردات و آن حالات روحی که وارد می‌شود را بپذیرد و زود از کوره و از میدان به‌در نرود. آیا دیده‌اید گاهی اوقات که برای بعضی افراد خبری می‌آوردند یک‌مرتبه حالشان به‌هم می‌خورد و به زمین و زمان بد و بیراه می‌گویند و مثل اینکه همه

چیز را فراموش می‌کنند؟! اما بعضی‌ها نه، بردبار هستند، صبر می‌کنند، تحمل می‌کنند و هرچه مصیبت بیشتر باشد آرامش دارند، اینها دارای سعه هستند.

پس مسئلهٔ تجلی خداوند به حضرت موسی و آن کوه از همین قبیل بود، حتی جبرائیل هم نمی‌تواند قبول کند چون او یک ظرفیت خاصی دارد. مثالی برای شما بزنم، اگر مقداری نمک‌سنگ را در آب بریزید و حل کنید می‌بینید این نمک‌سنگ، کوچک و کوچک می‌شود و حل می‌شود و تبدیل به آب می‌شود ولی در آخر مقداری می‌ماند که آن یک‌مقدار دیگر حلّ نمی‌شود و هر کاری هم انجام دهید و به‌هم بزنید آن یک‌مقدار حل نمی‌شود، چون ماده‌اش با این ماده‌ای که حل شده است فرق می‌کند. این ماده‌ای که نمک را تشکیل می‌دهد، سدیم و پتاسیم و ید است و این در آب حل می‌شود اما آن ماده‌ای که حل نمی‌شود کلسیم است و کلسیم در آب حل نمی‌شود و هرچه هم شما به‌هم بزنید حل نمی‌شود، فسفر در آب حل نمی‌شود. این محدوده یک محدوده‌ای است که قابلیت حل‌شدن در آب را ندارد

ولی آن نمک قابلیت حل‌شدن را دارد.

امتیاز انسان در میان مخلوقات

جبرائیل و ملائکهٔ مقرب خدا که بعد از انسان بالاترین مرتبهٔ از عالم خلق هستند، در حدّی هستند که نمی‌توانند در آن محدودهٔ اطلاقی پرودرگار به فناء ذاتی در ذات پروردگار برسند. نحوهٔ خلق جبرائیل و ملائکهٔ مقرب به نحوه‌ای است که دارای یک توان محدود و یک قدرت محدود هستند، نمی‌توانند به آن حدّ برسند اما وجود مبارک پیغمبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام و اولیاء و کسانی که تابع مرام و مشی آنها هستند به نحوی است که آنها می‌توانند حرکت کنند و به‌واسطهٔ عبادت، مراقبه، ذکر، تفکر و عمل صالح، آن شرایط وجودی وآن شرایط نفسانی را دائماً تغییر بدهند و همین‌طور تغییر و تبدل در آنها به‌وجود بیاید تااینکه قابلیت عبور از حد و قید را پیدا کنند و مندک در ذات پروردگار شوند، و این برای انسان است.

حالا دیگر روشن شد که آیهٔ ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ یعنی من‌باب‌مثال خداوند اگر می‌خواست خلقی درست کند و نهایت سعی خود را

روی این خلق انجام بدهد، خلقی درست می‌کرد که مثل خودش باشد. البته معنای مثل خودش نه‌اینکه به آن سعه و آن ظرفیت، بلکه خلقی درست کند و مخلوقی به‌وجود بیاورد که از نقطه‌نظر قرب با خودش هیچ‌گونه امتیاز و تفاوت و بُعدی بین او و مخلوقش نباشد اما برای سایرین این بُعد وجود دارد. عالم ملائکه، عالم ارواح، عالم شیاطین، عالم اجنه و حیوانات این بُعد را دارند و همهٔ اینها در یک شرایط محدود و در یک مقیداتی هستند. این فقط انسان است که می‌تواند هیچ‌گونه بُعد و فاصلهٔ مرحله و رتبه‌ای بین خود و پروردگار به‌وجود نیاورد، خب این می‌شود ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾. حالا متوجه شدیم که ما چه مرتبه‌ای را حائز هستیم؟! خدا می‌خواهد بفرماید که ما آن قدرت خالقیت خودمان را در وجود تویی که بشر هستی اعمال کردیم، این برای این‌طرف قضیه که خلقت ما است.

استعداد انسان در عبور از عوالم و وصول به ذات خداوند

﴿ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ سپس این انسان را در عالم دنیا و در عالم ماده آوردیم و در تمام مراتب

وجودی و نزولی عوالم سیر دادیم تااینکه تمام مظاهر وجودی ما را از آن تجرد محض تا آخرین مرتبه که مرتبهٔ ملک، ماده، صورت و جرم و کون و فساد است، داشته باشد و هیچ مرتبه‌ای از انسان فوت نشود، این می‌شود تمام مظهریت اسماء و صفات الهی.

ملائکه نمی‌توانند به‌صورت جرم دربیایند، ملائکه نمی‌توانند به‌صورت وجودی تشکل پیدا کنند که دارای اغراض و هواها و خصوصیات حیوانی باشند چون وجود آنها یک وجود خاص است اما انسان همهٔ اینها را دارد، بنابراین قدرت او از ملائکه بیشتر می‌شود. حالا این انسان به اسفل سافلین یعنی آخرین مراتب نزول رسید. خداوند می فرماید که او را پایین آوردیم و از مراتب جبروت عبور دادیم تا به لاهوت رسید و از آنجا به ملکوت اعلی رسید و سپس پایین‌تر آمد و به ملکوت سُفلی رسید، سپس به عالم برزخ و عالم مثال آمد تا رسید به عالم ماده و صورت. این عالم، عالمِ ماده و صورت است. تمام این مراتب را سیر دادیم و همه را به انسان

نشان دادیم، حالا از این به بعد چیست؟ ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ حالا که تا اینجا رسید ما در او این کار را کردیم، از عالم جبروت در او گذاشتیم، از عالم لاهوت در او گذاشتیم، از عالم ملکوت در او گذاشتیم، از هر مرتبه‌ای در انسان قرار دادیم تا رسید به عالم ماده. این‌هایی که ما در او گذاشتیم یعنی ما قوه و توان رسیدن به این عوالم را در او گذاشتیم و از همهٔ اینها بالاتر، توان رسیدن به ذات را که اختصاص به انسان دارد در او قرار دادیم.

اکثر مردم وقتی که به این عالم ماده می‌رسند همین‌جا می‌ایستند و فراموش می‌کنند که خداوند چه مسائل و چه توانایی‌هایی را در آنها قرار داده است و تمام اینها را از یاد می‌برند. فقط سر خودشان را گرم می‌کنند به آنچه حیوانات هم می‌توانند به‌نحو دیگری سر خودشان را با آنها گرم کنند. انسان خانه و آپارتمان می‌سازد و در آنجا زندگی می‌کند، حیوان هم لانه می‌سازد یا موریانه هم زیر زمین لانه می‌سازد، چه فرقی می‌کند؟! منظور زندگی کردن است.

سلمان وقتی که حاکم مدائن بود یک بنّا آورد که

برایش خانه بسازد، بنا گفت:

چه خانه‌ای می‌سازی؟ سلمان گفت: «خانه‌ای بساز که وقتی می‌خوابم نصف پایم بیرون باشد!» گفت: «حرفی می‌زنی که مردم ما را مسخره می‌کنند!» گفت که اگر نمی‌خواهی بسازی برو جای دیگر. من خانه‌ای می‌خواهم که وقتی می‌ایستم فقط سرم به سقف گیر نکند و وقتی که می‌خوابم نصف پایم بیرون باشد و بیش از این‌مقدار نیازی نیست چون ما این‌قدر که زنده نمی‌مانیم![1]

این سلمان و حاکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدائن بود. محل قضاوت خودش را هم کنار یک درخت قرار داده بود و سنگی هم آنجا گذاشته بود و روی آن می‌نشست و می‌گفت که اگر قضاوت

---

[1] . الاستیعاب (ابن‌عبدالبر)، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ (با قدری اختلاف):
«قال: "و لَم یکُن لَه بیتٌ و إنّما کانَ یَستَظِلُّ بالجذورِ و الشّجرِ" و إنّ رجلاً قال له: "ألا أبنی لك بیتًا تسکُنُ فیه؟"

"ما لي به حاجةٌ"، فما زال به الرّجلُ حتی قال له: "إنّي أعرِفُ البیتَ الّذي یوافقُكَ."

قال: "فصِفه لي." قال: "أبنی لك بیتًا إذا أنتَ قمتَ فیه أصابَ رأسُك سقفَه وإن أنتَ مددتَ فیه رِجلَیك أصابَ أصابعُهما الجدارَ." قال: "نعم، فبُنیَ له بیتًا کذلك".»

می‌خواهید بیایید اینجا، نه‌اینکه بگوید که بفرمایید در دارالاماره و در قصر! می‌گفت که اگر قرار بر قضاوت و حکومت بین مردم است کنار این درخت هم می‌شود حکومت کرد، هر کس دعوا و مرافعه‌ای دارد اینجا بیاید.

نقل می‌کنند که:

یک‌وقت مدرس ـ رحمة الله علیه ـ به یکی از کشورها ـ ظاهراً ترکیه ـ رفته بود و اسناد مملکت را هم با خودبرده بودند که قرارداد ببندند، این اسناد را در یکی از این لنگ‌های حمام ریخته بود و با خود برده بود! وقتی که آنها گفتند اسناد را بیاورید، از زیر عبایش لنگ را درآورد و باز کرد و یکی‌یکی اسناد را نشان داد! بعد آنها خیلی تعجب کردند و گفتند که آقا شما سند را در لنگ حمام می‌آورید؟ گفت که شما سند می‌خواهید این سند است و اگر چرم می‌خواهید بگویم چندتا چرم گوسفند و گاو برایتان بیاورند!

این آدم، آدم حرّ است، مدرس آدم حرّی بود. وقتی به او گفتند چرا شما این‌قدر شجاع هستی و هر حرفی را می‌زنی؟! چرا از رضاشاه و امثال‌ذلک نمی‌ترسی؟! با همان لسان اصفهانی گفت: «اولاً:

پول ندارم که بترسم دزد آن را ببرد، ثانیاً: یک شکم دارم که با یک ماست و نان سیر می‌شود، ثالثاً: مرگ و حیات هم به‌دست خدا است.» آن مدرس با آن وضع به‌درد ملت می‌خورد، حالا می‌بینید تفاوت از کجا تا به کجاست؟! آن مدرس رفتن به مجلسش برای خدا بود و کارش برای رضای خدا بود و می‌شود گفت که خلوص او و سایر کارهایی که انجام می‌داد برای خدا بود. مسئله از این قرار است.

انسان می‌خواهد غذا بخورد حالا انسان هر غذایی را می‌تواند بخورد، حیوان هم می‌آید چیزی را شکار می‌کند و می‌خورد، پس انسان با حیوان چه فرقی کرد؟! می‌گویند که وقتی یک گله حرکت می‌کند و جلو می‌رود حیوانات درنده مثل شیر و پلنگ می‌افتند دنبال آن حیوانی که مریض است و از گله عقب می‌ماند تا به آن حیوان می‌رسند و او را شکار می‌کنند. پس اگر قرار بر این باشد که انسان در هرجا به شخصی که زور ندارد و مظلوم است زور بگوید، او هم می‌شود مثل همین حیوان و هیچ فرقی نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکومتش

حکومتی بود که به داد مظلوم می‌رسید.

توجه افراد رند و زرنگ به عوالم قدسی

اما افرادی که زرنگ و رند هستند به این مسائل و به این جنبهٔ اسفل‌السافلینی توجه نمی‌کنند، آنها به‌دنبال آن چیزهایی که خدا در وجود و در آن مراتب نفسشان در وقتی که به عوالم پایین می‌آمدند گذاشته، می‌روند. با خود می‌گویند که برویم و ببینیم این چیزی که خدا در وجود ما] گذاشته است چیست و چه مسائل و اسراری هست؟ اینکه خدا گفته تو بهترین خلقی و افتخار کرده و فرموده است ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾[1] که حتی نسبت به خلقت صور نوریه و انوار جلالیه و جمالیه و ملائکه و عقول و نفوس قدسیه هم این حرف‌ها را نزده است، ببینیم آخر چه خبر است؟! آنها به‌دنبال آن می‌روند.

دستورات الهی برای عبور از عالم دنیا

لذا خداوند برای اینکه انسان بتواند از این مرتبهٔ ماده خود را بالا بیاورد و به آن مراتب، صور واقعی

---

[1] . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:
«پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

و حقیقی بدهد و آن مراتب را در وجود خودش متجلی کند، دستوراتی را داده است که این کار را باید انجام بدهی، آن کار را باید انجام بدهی. اینکه خداوند می‌فرماید که باید نماز را در پنج وقت بخوانید برای چیست؟ خداوند می‌توانست بگوید که می‌توانید ۱۷ رکعت را همان صبح زود رَج بزنید و کلکش را بکنید و تا فردا صبح راحت باشید، نه این‌طوری نیست.

نماز صبح حسابی دارد، نافلهٔ آن حسابی دارد، موقع ظهر دوباره باید نماز بخوانی چون بین صبح تا ظهر با مردم صحبت کرده‌ای و تفکرات و تخیلات در ذهن آمده و یك‌مقدار تو را دور کرده است، در اینجا یك هشدار، یك بیدارباش، یك تنبّه لازم است که بگوید که دوباره باید برگردی، تو نباید در اینجا بایستی بلکه باید متوجه آنجا باشی. بنابراین حی علی الصلوة حی علی الصلوة بلند می‌شود یعنی الآن موقع نماز است. وقتی نماز ظهر را می‌خوانی تقریباً دو ساعت ونیم بعد، موقع نماز عصر می‌شود، دوباره یك‌مقدار انسان صبر می‌کند

و دوباره غروب موقع نماز می‌شود، یك ساعت ونیم بعد نماز عشا می‌شود و نصف‌شب به بعد موقع نماز شب می‌شود. می‌دانید پیغمبر چطور نمازشب می‌خواندند؟ پیغمبر نماز شبشان را سه قسمت می‌کردند، در قسمت اول از نمازشب چهار رکعت می‌خواندند و در قسمت دوم یك‌مقدار می‌خوابیدند بعد بلند می‌شدند دوباره چهار رکعت دیگر می‌خواندند و در قسمت سوم آن سه رکعت بقیه را به نماز صبح متصل می‌کردند یعنی تمام بیست وچهار ساعت انسان باید در حالت نماز باشد. اما ما الآن به نماز چه توجهی داریم؟! یك عمل تعبدّی زوری و تحمیلی که بخوانیم و مسئله را تمام کنیم! این شخص با این کیفیت به آن مراتب نمی‌رسد. خداوند برای انسان این عبادات را قرار داده است به‌نحوی که اگر یك شخص با این همه عبادات و با این همه موارد دیگر مثل ایثار، سخاوت، بخشندگی، انفاق، استغفار، توبه باز نتواند به مطلوب برسد عجیب است.

رحمت واسعهٔ الهی در کلام امام سجاد علیه‌السلام

امام سجاد علیه‌السلام در مسجدالحرام نشسته

بودند که چند نفر از اصحاب آمدند و گفتند:

ما الآن در آنجا نشسته بودیم و دیدیم که حسن بصری (یا سفیان ثوری؟) نشسته است و برای مردم صحبت می‌کند، حضرت فرمودند: «چه می‌گفتند؟» گفتند که او می‌گفت که عجیب نیست که شخص با این همه گناه به جهنم برود، عجب از آن است که افراد به بهشت بروند! حضرت فرمودند: «اشتباه می‌کنند، عجیب نیست که مردم به بهشت می‌روند، عجیب اینجا است که با این رحمت واسعهٔ پروردگار کسی به جهنم برود!»

اصلاً مسئله عکس است! یعنی امام می‌خواهند بفرمایند که این‌قدر رحمت خدا واسع است و این‌قدر درهای اجابت و باب‌های برای ورود مفتوح است که اگر کسی با این حال از رحمت خدا به‌دور باشد این خیلی عجیب است! همچون کلام رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که در قبل از ماه رمضان می‌فرمودند: «**فَإِنَّ الشَّقِی مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَه فِی هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِیمِ**؛ شقی آن کسی است که نتواند در این ماه بزرگ رضایت خدا را کسب کند.»

یعنی این دیگر عجیب است و این شخص این‌قدر باید شقی باشد که از این رحمت محروم

بماند. این‌قدر رحمت خدا در این ماه واسع است که همه را می‌گیرد، حالا یک شخص چقدر باید شقی باشد و چقدر باید از رحمت دور باشد که با زور دارند او را می‌کِشند ولی او بگذارد و برود، این شخص دیگر باید شقی باشد.

شخصی مسئله‌ای را نقل می‌کرد و می‌گفت:

در ایام ذیحجه بعضی از روزها مسئولین دولت سعودی باب بیت‌الله را برای افراد باز می‌کنند. بسیاری از افرادی که از سایر جاها می‌آیند و از میهمانان سیاسی هستند وارد کعبه می‌شوند و کعبه را می‌شویند و نماز می‌خوانند و... .

می‌گفت که در یکی از این روزها عده‌ای از همین مسئولین ایران وارد کعبه شدند. خب تصور ما از کعبه این است که خداوند اینجا را حرم خودش قرار داده، بیت‌البیت خودش قرار داده است و به مردم امر کرده است که بیایند و در آنجا طواف کنند و دور آنجا بگردند تا گناهشان بریزد، جایگاه ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در آنجا قرار داده است یعنی واقعاً مقدس‌ترین مکان در دنیا کعبه است. پیغمبران علیهم‌السلام را امر کرده است که دور این کعبه بگردند، حتی ائمه علیهم‌السلام دور این کعبه می‌گردند، حالا در یک‌چنین فرصتی که در را باز

کردند و اینها به داخل رفتند، یک نفر در میان آنها رو می‌کند و به یکی از افراد می‌گوید که فلانی وقتی آمدی طهران بیا راجع به فلان معامله صحبت کنیم! کعبه این است؟!

وقتی پیغمبر می‌فرماید: «**فَإِنَّ الشَّقِی مَنْ حَرُمَ غُفرَانَ اللهِ فِی هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِیمِ**»[1]

یک قضیه از آنچه از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم برای شما بگویم، تعجب نکنید. مرحوم آقا می‌فرمودند که دوستی به نام مهندس زاهدی داشتم که استاد دانشگاه بود. من هم ایشان را دیده بودم و ایشان قبل از مرحوم آقا به رحمت خدا رفت. مسجد قائم می‌آمد و نمازهایش را در آنجا می‌خواند و در بعضی از جلسات هم شرکت می‌کرد. همین آقای مهندس زاهدی یک‌وقت از قول دکتر سید حسین نصر که در سابق عضو بعضی از سازمان‌های وابسته به دربار شاه بود و مرد درس‌خوانده، فاضل و دانشمندی است و الآن در آمریکا است و در فلسفه و عرفان و... خیلی کار

---

[1] . عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۹۳.

کرده است و با مرحوم علامه طباطبایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفت و آمد داشت، این قضیه را نقل می‌کرد و می‌گفت:

در آن سفری که شاه برای حج رفت و اتفاقاً بعد هم عکس در حال احرامش را داخل مساجد می‌زدند که من یادم است یک عکس ایشان را هم مسجد مرحوم آقا آورده بودند، البته آن موقع اجبار بود دیگر، مدتی گذاشته بودند و بعد مرحوم آقا گفتند که عکس را بردارند و عکس را برداشتند و در همان اتاق خادم گذاشتند. می‌گفت که در آن سفری که شاه برای حج رفته بود و ظاهراً در زمان ملک‌فیصل هم بود، در آن زمان ما هم به‌اتفاق ایشان برای حج مشرف شدیم. می‌گفت که بعد از اینکه ما اعمال عمره را انجام دادیم، در روز هفتم یا هشتم ذیحجه درِ کعبه را باز کردند و به بسیاری از افراد از آن هیئت ایرانی هم اجازه دادند که با گلاب وارد کعبه شوند و ظاهراً هم از همین‌جا برای شستن کعبه با خودشان گلاب برده بودند. او می‌گفت که شاه رفت و ما هم با افراد همراه شاه داخل رفتیم.

ایشان می‌گفت که یک مدت گذشت و خود شاه هم مشغول شستن کعبه شده بود و ما هم جارو به دست گرفته بودیم و تمیز می‌کردیم، یک‌مرتبه

عجیب حال همه تغییر کرد و ما دیدیم که صدای گریه می‌آید! کم‌کم اینها جاروها را کنار گذاشتند و ما هم کنار گذاشتیم و هرکدام رفتیم گوشه‌ای و مشغول گریه بودیم! انقلاب عجیبی پیدا شده بود به‌نحوی‌که کسی دیگر اصلاً متوجه خودش نبود! و می‌گفت عجیب این بود که آن کسی که حالش از تمام آن افراد بدتر بود و همین‌طور اشکش می‌آمد و سرش را بی‌اختیار به دیوار می‌زد همین محمدرضا شاه بود!

این معنایش این است که وقتی رحمت پروردگار بیاید، دیگر کسی را نمی‌شناسد، آن‌وقت در چنین وضعی و در چنین حالی می‌بینیم این آقا به او می‌گوید که یک‌وقت فراموش نکنی در طهران راجع به آن معامله حرف بزنیم! ولی صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم. خب جناب شاه! شما که چنین حالی و چنین وضعیتی برایتان پیدا می‌شود چرا باید فراموش کنی؟! چرا وقتی که دوباره برمی‌گردی باید به آن ظلم ادامه بدهی؟! چرا باید نافرمانی کنی؟! اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد برساند که برای من هیچ‌کسی تفاوت ندارد و رحمت من همه را می‌گیرد، ما هستیم که خود را از رحمت خدا

دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کینم، ما هستیم که آن نعمت‌های خدا را فراموش می‌کنیم و به غفلت می‌گذرانیم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم، دوباره به معصیت می‌پردازیم تا کار به آنجا می‌رسد که دست به کشتار مردم می زنیم، دست به قتل و غارت می‌زنیم و دست به تعدّی می‌زنیم والاّ اگر همین شخص در آن موقع آن حال خودش را حفظ می‌کرد و توبه می‌کرد چه‌بسا اینکه فرد صالحی می‌شد، ولی کفران نعمت کرد و کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم بر انسان این بلا را بیاورد.

برای همهٔ ما مطلب همین است، یعنی آن رحمت و آن نعمت همه را شامل می‌شود و هر کسی در زندگی خودش از این موارد بسیار دارد ولی صحبت در این است که ندیده می‌گیریم و رد می‌شویم و توجه نمی‌کنیم ﴿وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾[1]؛ «رحمت خدا همه چیز را می‌گیرد و بر همه چیز غلبه و سیطره پیدا می‌کند.»

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

این مطالب را به‌عنوان مقدمه برای این جهت عرض کردم که این ماهی که ما در آن هستیم ماه ذوالقعده است، ماه ذوالقعده همان اربعین حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بود ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾[1] ما با موسی سی روز وعده گذاشتیم، که حضرت موسی در کوه طور آمد. آن سی روز همین ماه ذیقعده‌ای است که الآن در آن هستیم و روزه و اذکار در آن بسیار مستحب است و آن اذکار توحیدی در اربعینِ حضرت موسی آمده است. ﴿أَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾ ده روز دیگر به این سی روز اضافه کردیم تا اربعین حضرت موسی تمام شود و آن ده روز، دهۀ ذیحجه است. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به دهۀ ذیحجه خیلی تأکید داشتند. روزه در آن بسیار استحباب دارد، حالاتی که برای بزرگان در این دهۀ ذیحجه اتفاق می‌افتد بسیار حالات غریبی است و آن اذکار عشرۀ توحیدی و تهلیلی در این دهۀ ذیحجه به قلب حضرت موسی

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

نازل شده است که مرحوم آقا هم در کتاب‌هایشان دارند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ اللَيَالِی وَ الدُّهُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُور،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُون،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الشَّوکِ وَ الشَّجَرِ،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَر،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَر،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فِی اللَيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَدَدَ الرِّيَاحِ فِی الْبَرَارِی وَ الصُّخُور،لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلَی يَوْمِ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ.[1]

قدر این ایامی را که در آن هستیم و به‌خصوص دههٔ ذیحجه را خیلی بدانیم، فتح‌بابی که برای

---

[1] . معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۲:
«این تهلیلات را شیخ طوسی در مصباح المجتهد، طبع سنگی، ص ۴۶۷ و شیخ صدوق در ثواب الاعمال، طبع سنگی، ص ۴۱ و ۴۲ آورده‌اند و سیّد ابن طاووس در إقبال، ص ۳۲۴، از امیر المؤمنین علیه‌السلام با سند خود از أبی جعفر ابن بابویه از کتاب ابن أشناس و غیره روایت کرده است که در دهه اوّل ماه ذوالحجّة الحرام در هر روز از روزهای آن خوانده می‌شود، و ثواب‌های بسیار عجیب برای آن نقل کرده است. و مرحوم مجلسی در زاد المعاد، طبع قدیم (سنه ۱۲۷۲ ه ق) با خطّ أحمد بن محمّد تبریزی، ص ۸۶ از شیخ طوسی و ابن بابویه و سیّد ابن طاووس ذکر کرده و مفصّلاً ثواب‌های آن را نیز آورده است. در نسخه زاد المعاد، طبع مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری (سنه ۱۳۲۱ ه ق) به خطّ مصطفی نجم‌آبادی، ص ۱۹۸؛ إقبال الاعمال، طبع سنگی، ص ۳۲۴، و البراری ضبط نموده‌اند.»

بسیاری از بزرگان شده در این دهۀ ذیحجه شده است. لذا ما باید پرداختن به اذکار و مراقبۀ بیشتر و رعایت موازین و مسائل سلوکی در این خصوص را بیشتر داشته باشیم. توسل به سیدالشهدا علیه‌السلام و زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام در شب عرفه فراموش نشود، دعای سیدالشهدا علیه‌السلام در روز عرفه را که حضرت در عرفات خواندند: **اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی لَیسَ لِقَضآئِهِ دافِعٌ وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ**[1] حتماً همه بعدازظهر روز عرفه بخوانید.

این را هم بدانید که طبق روایتی که از امام صادق علیه‌السلام است خداوند نظر خود را در روز عرفه اول به زائرین سیدالشهدا می‌اندازد بعد به حجاج.[2] یعنی زائر سیدالشهدا ولو زائر از مکان بعید باشد پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن مرتبۀ خود

---

[1] . الله شناسی، ج ۱، ص ۲۷۱:
«البلد الامین، شیخ إبراهیم کفعمی، ناشر مکتبه صدوق- طهران، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۸؛ زاد المعاد، علامه ملا محمّد باقر مجلسی ثانی (ره) از طبع بسیار قدیم با خطّ أحمد تبریزی، ص ۹۱ تا ص ۹۶ و از طبع مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری (ره) و خطّ مصطفی نجم‌آبادی، ص ۲۰۹ تا ص ۲۲۲؛ إقبال، طبع سنگی، ص ۳۳۹ تا ص ۳۵۰.

[2] . عوالئ اللآلی ج ۴، ص ۸۳.

می‌رسد تا حجاج.

علیٰ‌ای‌ّحال امیدواریم که با توفیق خداوند هرچه بیشتر بتوانیم از فیوضات این ماه بهره‌مند بشویم و فرصت‌هایی را که خداوند در هر مجالی برای ما به‌وجود می‌آورد ازدست ندهیم.

ببینید ماه رجب چه ماهی است! بعد ماه شعبان است یک نحو دیگر، بعد ماه رمضان است که فیض و رحمت او رحمت واسعه است بعد از آن ذیقعده و ذیحجه اربعین حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام است بعد از آن ایام محرم می‌آید و آن احاطه و نفس ملکوتی حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است و همین‌طور موارد مختلف می‌آید. ما باید این موقعیت‌های متفاوتی را که خداوند به‌وجود آورده است بی‌جهت نگذرانیم و نباید از آنها بگذریم.

إن‌شاءالله امیدواریم هرجا که هستیم دعاگوی احبه و اعزه و سروران مکرم باشیم و احبه و اعزه هم ما را فراموش نفرمایند که خداوند متعال طبق روایتی که داریم دعای مؤمن را نسبت به برادر مؤمن یا خواهر ایمانی زودتر مستجاب می‌کند تا دعای شخص نسبت به خودش.

سؤال: ... ؟

جواب: راجع به این مسئله، این مطلبی که می‌فرمایید جنبهٔ درسی ندارد. حالا که این موقعیت پیش آمد و همچنین به‌خاطر اینکه در مورد این قضیه زیاد سؤال می‌شود من یک توضیح اجمالی راجع به جلسهٔ عنوان بصری بدهم. در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به‌واسطهٔ بعضی از جریاناتی که پیش آمد من بالاجبار یک‌مقدار از وارد شدن در مسائلی که می‌گذشت کناره‌گیری کردم. یعنی دیدم در آن موقع مطالبی پیش می‌آید که اگر بخواهم جلوی آن مطالب را بگیرم چاره ای ندارم الاّ اینکه یک‌مقدار از این جریانات کنار بکشم، فلهذا تقریباً یک سال به فوت و ارتحال حضرت آقا مانده بود، تقریباً کناره‌گیری کردم و دیگر در جلسات کمتر صحبت می‌کردم و اگر کسی سؤالی می‌کرد یا مسئلهٔ فقهی می‌پرسید به سکوت می‌گذراندم. علیٰ‌ایِّ‌حال یک نحوه در پیش گرفته بودم که بتوانم حداقل دست شیطان را تا حدودی از دخل و تصرف و ایجاد فتنه و إثارهٔ آشوب کوتاه کنم و خب الحمدلله موفق هم

بودم.

بعضی از دوستان گفتند که این وضع که نمی‌شود، بالأخره ما سؤالات و اشکالاتی داریم، علیٰ‌ایِّ‌حال اگر بشود شما به‌نحو بی‌سر و صدا شب‌های پنجشنبه یک جلسه برای ما بگذارید و در آن جلسه سؤالات عرفانی و سلوکی و مطالبی که به‌نظر می‌رسد مطرح شود و خلاصه مجلس انسی داشته باشیم، ما هم قبول کردیم. لذا در شب‌های پنجشنبه تقریباً حدود ده دوازده نفر از همان رفقا و دوستانی که در قم بودند شرکت می‌کردند و سؤالی می‌شد و ما در حول و حوش آن صحبت‌هایی می‌کردیم و مجلس من‌حیث‌المجموع مجلس خوبی بود تااینکه مرحوم آقا فوت کردند و این مجلس موقتاً قطع شد. بعد از گذشتن زمانی به‌واسطهٔ بعضی از مسائلی که سروران مکرم کم و بیش اطلاع دارند من احساس کردم مبانی آقا منحرف می‌شود و از آن مرتبهٔ خودش کنار می‌رود و خلط می‌شود. صحیح با سقیم ممزوج می‌شود، اتقان با شعار قاطی می‌شود، عقل با تعبد و تخیلات و تصورات ممزوج و مرکب می‌شود و به‌جای مبانی اصیل، خواب و مکاشفاتِ

چه‌بسا شیطانی و شعار و مطالب بی‌در و دروازه و هرگونه صحبت سست و کلام بی‌بنیان، جایگزین آن موازین متقنهٔ سلوکی می‌شود. بنابراین ما نمی‌توانستیم صبر کنیم و نمی‌توانستیم کناری بایستیم و نظاره‌گر این دخل و تصرفاتی باشیم که انجام می‌شود. مبانی ایشان از آن مسیر اصلی خودش منحرف شد. هر کسی را که با ذوق و سلیقهٔ ایشان موافق درآمد پذیرفته ولو اینکه این شخص هر کاری انجام بدهد و به هر فساد اخلاقی متصف باشد! و هر کسی که با مبانی آنها موافق درنیامد از حیطهٔ مراوده و معاشرت خود طرد کنند و او را به انواع تهمت بیالایند و هر نوع برچسب ناروایی را به‌صرف عدم مقبولیت این نظام بر او بزنند.

ما نتوانستیم این مسئله را بربتابیم و نتوانستیم تحمل کنیم و علیٰ‌هذا به مقابله برخاستیم و شدیداً در مقابل این جریان ایستادیم تااینکه خود ما را هم مشمول همین قانون و قاعدهٔ ساری و جاری خود کردند! انواع تهمت‌ها را بر ما زدند. کار به جایی رسید که من یک مسافرت که می‌رفتم، در مجالسشان

صحبت از بعضی مسائل بود و جالب اینجا است که خیلی‌ها هم به‌راحتی قبول می‌کردند و مسئله خیلی قابل قبول برای هر کسی بود تا جایی که دوستان می‌گفتند: «مطالبی که در حول و حوش شما است به‌نحوی است که اصلاً انگار شما پسر آقا نیستید!» یعنی اصلاً مسائل به این نحو مطرح بود ولی برای ما اینها مهم نبود، آنچه برای ما مهم بود این بود که از موازین ایشان نباید تخطی شود و موازین ایشان نباید ازبین برود، روی این حساب ما پافشاری می‌کردیم. به‌واسطهٔ این قضیه طبعاً مقداری مسئله اوج گرفت تااینکه خود من احساس کردم چاره ای نیست جز اینکه من یک‌سری مبانی اصولی و عرفانی را که از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ علماً و تجربةً به‌دست آورده‌ام بیان کنم، یعنی بیان کنم که عرفان چیست؟ عارف کیست؟ ولیّ کیست؟ وصی کیست؟ جایگاه خواب و مکاشفه در راه سالک چگونه است؟ سالک در خواب‌های شیطانی و خواب‌های رحمانی باید به چه نحوه عمل کند؟ آیا به هر خطورات و تصوراتش می‌تواند عمل کند یا نه؟ میزان اطاعت سالک از استاد چیست؟ استاد به

چه کسی می‌گویند؟ آیا استاد به‌عنوان اطلاق، واجب‌الاتباع است یا به‌عنوان تقیید و در یک محدودهٔ خاصی؟ اینها مسائلی بود که ما می‌بایست بیان کنیم و طبعاً به مذاق بسیاری از افراد خوش نمی‌آمد.

فلهذا بعضی از دوستان پیشنهاد کردند که شما یک مجالسی شبیه همان مجالس شب‌های جمعهٔ زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بگذارید و این مطالب را برای ما بیان کنید. می‌گفتند که بالأخره زمان مرحوم آقا، ایشان گاه‌گاهی صحبت می‌کردند و در جلساتشان و در عصرهای جمعه برای افراد صحبت می‌کردند و آنها از جاهای مختلف می‌آمدند اما شما هیچ حرفی نمی‌زنید، خب اینکه نمی‌شود. لذا من به مماطله می‌گذراندم و ترتیب اثر نمی‌دادم و با توجه به اینکه احساس می‌کردم ممکن است این قضیه یک حساسیت‌هایی را به‌وجود بیاورد قدری تأنی و تأمل داشتم تااینکه دیگر فشار بر من زیاد شد. علیٰ‌ایِّ‌حال نماز استخاره خواندیم و استخاره کردیم و بسیار مناسب آمد و از چند نفری از همان دوستان

سابق مرحوم آقا و افرادی که بعد از مرحوم آقا خیلی به‌نحو مختصر با آنها آشنا شده بودیم شروع کردیم. ولی این را خدمت دوستان عرض کنم که این مسئله و این جلسه‌ای که به‌وجود آمد به‌هیچ‌نحو یک جلسهٔ عنوانی و اعتباری نبوده است و همهٔ افرادی که در آن جلسه شرکت می‌کنند با همدیگر برابرند و هیچ ارتقایی و اعتلایی و ترفیع درجه‌ای و امثال این حرف‌ها و این بازی‌ها در اینجا راه ندارد.

عدم امتیاز افراد شرکت کننده در جلسات عنوان نسبت به دیگران

فقط نکته‌ای که اینجا مدّنظر بود و اگر این نکته حلّ بشود هیچ‌گونه مسامحه‌ای نیست برای اینکه همهٔ افراد باشند، و آن نکته این بود که با توجه به وضعیتی که به‌وجود آمده است، امکانات پذیرایی کم است. من‌باب‌مثال که اگر در یک منزل مثل اینجا بخواهد باشد و قرار باشد که هم آقایان و هم مخدرات شرکت کنند طبعاً امکانش نیست. لذا از این باب چند نفری از آقایان شرکت می‌کنند و خیلی از اینها هم بدواً و خودبه‌خود در این جلسه راه پیدا کردند نه‌اینکه من نظر خاصی روی تک‌تک افراد داشته باشم.

من این را می‌خواهم بگویم که تصور نشود بر اینکه افرادی که در این جلسه هستند بر بقیه امتیاز دارند نه‌خیر، ممکن است بسیاری از افرادی که شرکت نمی‌کنند بر افراد این جلسه من‌جمله خود بنده امتیاز داشته باشند و بسیاری از افرادی که در این جلسه شرکت می‌کنند شاید این برحسب یک تصادفاتی بوده که به جلسه آمده‌اند. من‌باب‌مثال فلان شخص مطلع می‌شده و به‌واسطهٔ بعضی از جهات طبعاً راه پیدا می‌کرده است. الآن هم مطلب همان است یعنی اگر الآن شرایط آماده باشد برای اینکه همه، حتی خانم‌ها هم در آن جلسه شرکت کنند ابداً من هیچ مضایقه‌ای ندارم. فقط مسئله، مسئلهٔ امکانات است. مسئلهٔ دوم این است که احتمال بعضی از حساسیت‌ها وجود دارد. بالأخره اگر این گسترش پیدا کند طبعاً ممکن است که آن مقصود را تحت‌الشعاع خودش قرار بدهد.

اما مطالبی که در این جلسات گفته می‌شود، این جلسات برای تمام دوستان است و اختصاص به آن افراد ندارد و همه باید این مطالب را چنانچه مایل

هستند بشنوند و نوارها را گوش بدهند، به‌خاطراینکه سعی من در این مجلس بر این است که بیشتر از مطالبی که از مرحوم آقا شنیدم بیاورم و کمتر از خودم دخل و تصرف بکنم مگر در بعضی از مواردی که نیاز به توضیح داشته باشد.

علیٰ‌ایٍّ‌حال این مجلس، مجلس اختصاصی نیست و اگر اطلاق درس بر آن می‌شود این هم فقط از همین باب است که مطالبی که بالأخره ما از ایشان شنیدیم، یادداشت‌هایی که از ایشان داریم، مطالبی که ایشان در صحبت‌هایشان داشتند و بعضی از نوارهای ایشان پیش حقیر است و به‌طور کلی آنچه ما از مرام و مبنای ایشان استفاده کردیم آنها را در معرض استفادهٔ مستعدّین قرار بدهیم که به فرمایش پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم:

فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيسَ بِفَقِيهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه؛

چه‌بسا افرادی که فقهی را، کلام ارزشمندی را، بینشی را ابلاغ می‌کنند و می‌رسانند به افرادی که این افراد از خود واسطه، مستعدتر هستند و بهتر

می‌توانند استفاده کنند.[1]

مطالب من هم فقط از همین باب بود، گفتم بالأخره ما انتساب به ایشان داریم و از یک جهت یک وظیفه و مسئولیتی را برای ما می‌آورد و از جهت دیگر اینکه ما مطالبی را از ایشان شنیده‌ایم، بخل نکرده باشیم و خیانت در بلاغ و در ابلاغ نشده باشد وإلاّ شما قطع بدانید آنچه در نفس من می‌گذرد این است که بنده از تمام افرادی که در آن مجلس شرکت می‌کنند پایین‌تر هستم و فقط به‌عنوان نواری است که مطالبی از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیده است و برای افراد نقل می‌کند نه بیشتر. و اگر چنانچه حتی من مجال داشتم و فرصت داشتم برای مخدرات نیز چنین مجلسی را تشکیل می‌دادم ولی خدا را شاهد می‌گیرم به‌اندازه‌ای سر من شلوغ است و به‌اندازه‌ای من کار دارم که از مسائل ضروری حذف می‌کنم و جهتش این است که با توجه به وضعیت تحصیلی که دارم و با توجه به مطالب ضروری که از مرحوم آقا گرفتیم و این‌ها را باید به صورت علمی و

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۴۰۴.

کلاسیک مطرح کنیم، و دائماً نوشته در همین پرونده‌ها برای من می‌آورند و دائماً ما اینها را در صندوق می‌گذاریم تااینکه اینها را باز کنیم و راجع به اینها شروع به کار کردن کنیم و...، به همین خاطر دیگر اصلاً مجالی برای من نمی‌ماند، یعنی به‌هیچ‌وجه‌من‌الوجوه مجالی نیست.

ولی این مطلب را هم خدمتتان عرض کنم که مطالبی را که در جلسات عنوان بصری ذکر می‌شود، گرچه ما به دوستان گفتیم که خودتان اینها را پیاده کنید و به‌صورت کتاب دربیارویدو پخش کنید ولی علیٰ‌ایٍّ‌حال با اصرار دوستان، این بار را هم روی دوش ما قرار دادند و خلاصه فرمودند که اگر به یک قلم باشد بهتر است و این هم مزید بر علت شد و من الآن مشغول تألیف شرح عنوان بصری هستم یعنی شاید حدود دو یا سه برابر آنچه در این جلسات گفته می‌شود بر آن اضافه می‌کنم با منابع علمی‌خود که بتواند قابل برای عرضه در هر سطحی باشد و إن‌شاءالله احتمالاً در دو یا سه ماه آینده اولین کتابش آمادهٔ برای طبع باشد. همین‌طور مسائل فقهی مهم دیگری را هم که امروزه جامعه دست‌به‌گریبان آن

است برای رساله‌هایی که چاپ می‌شود آماده می‌کنم.

اولین مسئله، مسئلهٔ ارتداد و آزادی در اسلام و حدود آزادی در اسلام است که این مسئلهٔ بسیار مهمی است. مسئلهٔ دیگر مسئلهٔ طهارت و نجاست کفار است که مسئلهٔ بسیار مهمی است و مسئلهٔ بسیار مهم‌تر از اینها بلوغ دختران است که آنچه به‌نظر حقیر می‌رسد و نظر مرحوم آقا هم همین‌طور بوده ولی اظهار نمی‌کردند، این است که بلوغ دختران در سن ۱۴ سالگی است نه در سن ۹ سالگی. و خب می‌دانید که اگر قرار باشد که این مسئله مطرح شود و روی آن بحث شود و سایر آقایان و علما راجع به این قضایا بحث کنند، اصلاً ممکن است قوانین یک مملکت را از نقطه‌نظر مسائل حقیقی و حقوقی دستخوش تغییر و تحول قرار بدهد. اینها مسائلی است که الآن من مبتلا به آن هستم و هیچ فراغ و فراغتی برای اینکه بتوانم از محضر سروران معظّم بیشتر بهره‌مند بشوم نیست.

فلهذا عرض حقیر این است که این جلسه که الآن

به این نحو است مطلقاً و به‌هیچ‌وجه بنا بر امتیاز افرادی بر افراد دیگر نیست و اگر زمینه برای برگزاری چنین مجلسی بود که همه بتوانند استفاده کنند ـ حالا استفاده که کلام نارسایی است ـ و همه حضور داشته باشند، از طرف من هیچ مضایقه‌ای نیست. و دو مجلس کردن که یک مجلس مخدرات و یک مجلس هم آقایان باشند به‌نظر من صحیح نیست چون یک مطلب گفته می‌شود و یک مطلب القاء می‌شود و فقط همین مطلب است. فلهذا می‌توانم عرض کنم همین دو ماه یک‌بار که خدمت مخدرات می‌رسم برای خود من یک فرصت و یک موقعیت مغتنمی است که بتوانم از ادعیهٔ صالحهٔ سروران معظم خود بهره‌مند باشم و خیال می‌کنم که دیگر مجالی برای تصدیع و زحمت من وجود نداشته باشد که باعث مزاحمت بزرگان بشویم، فقط همین مطلب است وإلاّ هیچ‌گونه تمایز و امتیازی نیست و حداقل از دید و نظر بنده افرادی که در این جلسه شرکت می‌کنند با افرادی که خارج از این جلسه هستند هیچ تفاوتی ندارند.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحَمَّد